

## بسخره گرفتن سیاست و اشنگتن در امتداد زمانی دوده در افغانستان پس منظر و چگونگی آرایش نیروهای سیاسی در کشور ما آدم‌های احمق نبودیم، بلکه ساده بودیم

بازی بزرگ سده ۲۱ بکجا خواهد انجامید؟  
نخستین جنگ بمنظور ایجاد نظام چندقطبی  
واقعیت اصل تسخیر ناپذیری افغانستان  
گروگان‌های اصول اعتقادی

بسخره گرفتن سیاست کشورها اشاره به رفتارهایی دارد که در آن، ساختارهای سیاسی، سیاستمداران، قوانین و نهادهای حاکمیتی یک کشور، هدف انتقاد شدید، طنز انتقادی، تمسخر یا بی‌احترامی قرار می‌گیرند. این پدیده ابعاد، اهداف و پیامدهای مختلفی در سطح داخلی و بین‌المللی دارد. اما هدف از تمسخر سیاست‌ها چیست؟ دیکتاتور‌ها و سیاستمداران مستبد از خنده و تمسخر بیزارند. زیرا طنز با به چالش کشیدن هنجارهای رسمی، قداست و ابهت ساختگی آن‌ها را از بین می‌برد ترس جامعه را می‌ریزد. گاهی اوقات، اراده سیاسی یک کشور در جهت حل بحرانها بکار نمی‌افتد و شهروندان یک کشور از ابزارهای رسمی ناامید می‌شوند. در روابط بین‌الملل، منتقدان و رسانه‌ها اغلب سیاستهای قدرتهای جهانی را در موضوعاتی مانند "حقوق بشر" یا "قوانین بین‌المللی" بسخره می‌گیرند تا ریاکاری و تضاد در گفتار و عمل آنها را برجسته کنند. جلوه‌های مختلف تمسخر سیاسی عبارتند از طنزهای اجتماعی و هنری، استفاده از کاریکاتورها نمایش‌های کمیدی، موسیقی اعتراضی و متون طنز بمنظور افشای فساد یا تصمیم غیرمنطقی مقامات. تحقیر متقابل در سیاست خارجی که سران کشورها گاهی در سخنرانیهای رسمی یا رسانه‌های اجتماعی بمنظور تحت فشار قرار دادن رقیب، یکدیگر را بسخره می‌گیرند.

در لابلای نیشته حاضر، در مورد درس‌هایی که می‌توان از دخالت‌های ایالات متحده در کشور عزیزما افغانستان، بویژه در امتداد زمانی دوده از ۲۰۰۱ - ۲۰۲۱ و چگونگی سیاست‌های بعدی اداره و اشنگتن در قبال کشور عزیزما آموخت، تذکراتی بعمل آمده است. پس از شکست ایالات متحده و ناکامی در تطبیق اصول دموکراتیک در جامعه افغانی و عدم دستیابی به پایه‌گذاری اقتصاد خود کفأ در کشورما و همچنان عدم موفقیت در تضمین پایداری سلامت، آموزش و در سایر بخش‌های زندگی اجتماعی، ممکنست فرض برین باشد که ایالات متحده، دیگر هرگز به چنین کاری اقدام نخواهد ورزید. اما این مسأله از اهمیت شایانی برخوردار می‌باشد که از چرایی و چگونگی شکست یاد شده، لحظه‌ای هم نباید غفلت بعمل آید. آینده و دورنما آنقدر مبهم و نامشخص می‌باشد که نمی‌توان حتا فرض نمود که ایالات متحده، بیش از این، با شرایط و وضعیت مشابهی که رهبران آنکشور را ناگزیر بسرمایه‌گذاری سنگین و هنگفتی در کشورما، بویژه در امتداد زمانی دوده نمود، هرگز مواجه خواهد شد. پس از شکست ایالات متحده در جنگ ویتنام، اصل سیاست مبارزه علیه شورش در مجموع پالیسی آنکشور، منفور تلقی می‌گردید. پس از برنامه "ملت‌سازی" در بالکان، دولت برهبری جورج دبلیو بوش، در اول امر وابتداء، مفهوم یادشده را بمثابه کاربرد نامناسب از منابع ایالات متحده بسخره گرفت. با اینهمه، محورهای دوگانه‌ای به مداخله و اشنگتن در کشور عزیزما مبدل گردید. بمنظور بررسی کامل و همه‌جانبه تصمیم‌های سیاسی و اشنگتن، آنهم بابزارهای انتخاب شده و گزینشی بمنظور اجرای عملی آنها و بررسی نتایج بدست آمده، مورد نیاز می‌باشد. اما این مسأله قابل یاددهانی پنداشته می‌شود که ایالات متحده اصلن، تنها و صرف از طریق اعمال سیاست‌ها و انجام اقداماتی نمی‌توانست با اهداف مورد نظر در

کشور عزیز ما دست یابد، چه، هم شرکاً و هم دشمنان و حریفان آنکشور بمعیار و اندازه واحدی بر روند مجموعی وقایع اتفاقیه تأثیر گذار پنداشته می شدند. بنابراین، شکست درکشور عزیز ما افغانستان، منحصر و مختص به ایالات متحده نمی باشد. با اینهمه، درکنار سایر عوامل و موارد، انتخاب های ستراتیژیکی نیز موجود بود که توسط ایالات متحده باید نظارت می گردید، انتخاب هایی که بویژه در چگونگی تلاش های ایالات متحده در کشور عزیز ما قابل دقت و تأمل پنداشته می شود، از جمله، درقبال تغییر رژیم و تحول وضعیت در مجموع ساختار حاکمیت سیاسی یک کشور بسیار محتاط باید بود.

اما بخاطر ما باشد که از جانب واشنگتن چنین اقامه دعوا گردید که انگیزه حمله و یورش نظامیان امریکایی به افغانستان، بر بنیاد مبارزه با "تروریسم" بود و پس از آن، امر "ملت سازی" باید آغاز می گردید که دربرگیرنده روند تدریجی مأموریت ذکر شده بود. در واقعیت امر، ادعای اینچنینی از جانب اداره واشنگتن مطرح گردید که تصمیم اداره واشنگتن بر هبری بوش، در امتداد سال ۱۳۷۹ خورشیدی نه تنها و صرف بمنظور تعقیب و مجازات ساز ماندهنده ها و عاملان حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، بلکه اصل سرنگونی حاکمیت "طالب" ها که بر هبران "القاعده" پناه داده بودند و درگام بعدی، انجام مأموریت "ملت سازی" درکشور اعلام گردید. اما نباید فراموش نمود که اصل سرنگونی رژیمی که درکشور ما به "القاعده" پناه داده و عدم تلاش بمنظور حمایت از پایه گذاری و ایجاد دولت و حاکمیت نسبتن کارآمد، ادعایی بود که نشاندهنده اوج بی مسئولیتی اداره واشنگتن محسوب گردید. در واقعیت امر، در امتداد سال های نخستین موجودیت نظامیان ایالات متحده، اداره واشنگتن بدلیل کم کاری و سهل انگاری بمنظور ایجاد و پایه گذاری یک دولت کارآمد افغانی و تشکیل نیروهای امنیتی بومی، بگونه گسترده مورد انتقاد قرار گرفت. پس از نادیده انگاشتن پیچیدگی های نخستین تغییر رژیم، این واقعیت بر ملا گردید که موجودیت بی نظمی های سیاسی و نبود و فقدان نهادهای دولتی می تواند وضعیتی را بوجود آورده و شرایطی را بمنظور تبدیل افغانستان بمحل صدور تهدید های امنیتی، مساعد و مهیا نماید. اما با وجود اینهمه، اداره واشنگتن درقبال پیامدهای تغییر رژیم درکشور ما اصلن آماده نبوده و درمورد بررسی بمیزان تعهد به مدیریت آنها می لنگید.

ایالات متحده از ستراتیژی مبتنی برین فرض و گمان آغاز نمود که صرفن می تواند اصل طالبانی را با کشتن و از میان برداشتن دانه درشت های "طالب" ها، تحت ضربه قرار داده و پس از آن سایر گروه ها و جناح های افغان گرد هم آمده و

بدون درگیری با اداره امور بپردازند. بسخن دیگر، ایده و مفکوره اصلی این بود که ایالات متحده می تواند بسرزمین و اراضی افغانستان حمله نموده، به جمع نمودن گلیم حاکمیت "طالب" ها ادامه داده و بدخالت های نظامی در سایر نقاط جهان مبادرت ورزد. نظریه و تئوری اینچنینی، در نوع خود، نظریه و عقیده ای بود بدون پشتوانه که نادرستی آن عملن باثبات رسیده با وجود اینهمه، تغییر رویکرد ایالات متحده در امر "ملت سازی" در اوایل سال ۱۳۸۰ خورشیدی درکشور ما آغاز گردید.

این بهمگان واضح و مبرهن می باشد که انتخاب نوع رژیم و حاکمیت سیاسی و رویکار آمدن رژیم جدید که با منافع واشنگتن همسوی باشد، به سهمگیری در امر "ملت سازی" درکشور عزیز ما متوسل گردید. منابع و امکانات اختصاص داده شده بمأموریت یاد شده، همزمان با گسترش شناخت معضلات موجود و باتوجه باین واقعیت که نتایج بدست آمده خیلی ناچیز بوده و اما تلاش های بیشتری درمورد صورت گرفته و روش ها و ابزار مورد نظر بکار گرفته شد. اما اساساً سن طرح سیاست یاد شده از همان ابتدا غلطی و ناکارآمدی اش باثبات رسید. بر بنیاد سیاست واشنگتن، دولتی که در افغانستان پایه گذاری و ایجاد می گردید، باید بمثابة شریک مطمئن و دوامدار ایالات متحده بوده و در نهایت امر، بمنظور اینکه سیاست ایالات متحده بمنظور حفظ نظام خود و تضمین امنیت خودش موفق گردد، بشریکی در امر حکومتداری درکشور ما نیاز داشت که عملکردهایش، بنحوی از انحاء، منافع ایالات متحده را تأمین نماید.

توانایی ایجاد شرایط خاص، وابسته به موفقیت ستراتیژی مورد نظری باشد. شرایط عمده و اساسی بمنظور موفقیت مأموریت های نظامی و غیر نظامی ایالات متحده درکشور ما، بویژه برای سیاستگذاران ایالات متحده پنهان و پوشیده نبود. اما اصل غیر ممکن بودن ایجاد و شکل گیری ستراتیژی مورد نظر، در نظر گرفته نشد. اداره واشنگتن، بجای تدوین و تهیه سیاست و روش قابل قبول منظور انعکاس موانعی که غلبه بر آنها بعید بنظرمی رسید، سیاست و پالیسی ای را پیشه نمود که مستلزم و لازمه غلبه بمواضع موجود، آنها با استفاده و بکارگیری توان و قدرت نظامی و امکانات مالی و مادی درکشور بود. در مجموعه همه موانع موجود، این سیاست و موضعگیری پاکستان بود که در همان نخستین روزهای پس از ۱۱ سپتامبر، اداره واشنگتن، بقدرت و توانایی فرضی امن بمنظور و ادار نمودن پاکستان به بر

داشتن گام هایی بمنظور همکاری در حذف "طالب" ها، تکیه نمود، در حالیکه زمامداران اسلام آباد، این واقعیت را عملن باثبات رسانده بودند که برداشتن گام های مورد نظر، اصلن بنفع آنکشور نمی باشد. مسأله یادشده با وضاحت کاملی در مجموع روط ومناسبات حمایتی پاکستان با "طالب" ها و ارائه کمک های تسلیحاتی و مادی بآنها، حتا قبل از ۱۱ سپتامبر و همچنین ادعاهایی که مقامات پاکستانی بداره واشنگتن مطرح نمودند، کاملن مشهود و هویداً بود. با وجود آنکه اصلن پاکستانی ها ادعاً ورزیده و درباره برخی موارد تأکید بعمل می آوردند، اما ضرورت نیاز به خواندن و درک اقدامات پشت پرده در مورد، اصلن برملأ کننده برخی از واقعیت ها محسوب می گردیدند. مسایلی که اداره اسلام آباد، حتا در امتداد سال های پس از آن مطرح می نمود، از جمله یکی هم این بود که اداره یادشده، وبویژه نظامیان پاکستانی خواهان استقرار و پایه گذاری حاکمیتی در افغانستان می باشند که در مجموع، بحفظ منافع حیاتی پاکستان پابند بوده، با ستراتیژی ایالات متحده مبتنی بر حذف "طالب" ها مخالف بوده و حضور پررنگ و معناً دار "طالب" ها در نظام سیاسی افغانستان را تضمین نمایند. تنها سه روز پس از حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، پرویز مشرف، رهیس جمهور پاکستان، در امر شراکت کشورش با ایالات متحده در امر مبارزه علیه تروریسم مؤافقت نموده اما متذکر گردید که جزیات اجرایی امر فوق باید مورد بررسی و مطالعه موشگافانه قرار داده شود. نامبرده از جمله اظهار نموده و تأکید ورزید که اسلام آباد خواهان موجودیت دولت و حاکمیت سیاسی دوست با پاکستان در کابل می باشد. نباید درین مورد شک نمود که منظور از حاکمیت "دوست"، عمدتن دربرگیرنده حاکمیت "طالب" ها بود.

اما یکی از جمله عوامل و فاکتورهای شکست ایالات متحده در کشور ما، صرف نظر از اعتراضات دیپلوماتیک اداره واشنگتن، تطمیع های مالی بهدف متقاعد نمودن اسلام آباد باصل پیگیری مداوم در تأمین منافع پاکستان در کشور ما بمنظور تغییر محاسبات امنیت ملی آن کشور منجر گردید. این واقعیت بهمگان واضح و مبرهن گردیده که اسلام آباد تسهیلات لازمی و ضروری را بمنظور آغاز و تداوم جنگ ایالات متحده در کشور ما مهیا نموده و قلمرو هوایی و زمینی اش را بمنظور دستیابی باهدف متذکره در دسترس ایالات متحده قرار داد. اما چنانچه همه می دانند که دو گانگی و دورویی های پاکستان، نشاندهنده این واقعیت پنداشته شد که اسلام آباد اهداف سیاسی دوگانه و متمایزی را در قبال قضایای کشور عزیز ما دنبال می نمود: از یکجانب، حفظ و تداوم روابط سازنده با واشنگتن و از جانب دیگر، سهم گردیدن قابل توجه دانه درشت های "طالب" ها در قدرت. در نهایت امر، زمانی که "طالب" ها از مزیت حیاتی، موجودیت پناهگاه های امن در کشور همجوار میهن عزیز ما بمنظور تداوم شورش برخوردار گردیده و با انجام اقدامات خرابکارانه در اراضی و سرزمین کشور عزیز ما، آنهم با استفاده از امکانات وسیع و گسترده اداره اسلام آباد مبادرت می ورزیدند، اما پاکستان هیچگاهی از موجودیت پناهگاه های یادشده در سرزمین و اراضی متعلق بآن کشور، لب از لب نگشوده و حضور مخالفان مسلح ضد حاکمیت ملی کشور ما را در پاکستان بشدت رد می نمود.

باید بخاطر سپرد که اصلن وادار نمودن پاکستان به تغییر سیاست و موضعگیری در امر مخالفت با "طالب" ها، غیر واقعبینانه بنظر می رسید. اما با توجه بمرز طولانی پاکستان با کشور ما و تجارب در عرصه استفاده و بکارگیری از روشهای غیر شفاف حمایت و جانبداری از "طالب" ها و کمک بیفا و رشد شورشیان، بویژه برای پاکستان کار دشواری نبود. چنانچه قبلن گفته آمدیم که وادار نمودن پاکستان به تغییر سیاست در قبال "طالب" ها غیر واقعی بوده و همچنان محدودیت هایی در میزان فشار ایالات متحده بر اسلام آباد نیز وجود داشت. اسلام آباد این واقعیت را درک می نمود. از آنجاکه مؤفقت ستراتیژیک کشور عزیز ما، بویژه از نظر وجودی برای امنیت ایالات متحده اهمیت داشت، اصل گسترش جنگ و درگیری های مسلحانه به اراضی متعلق به پاکستان، کشوری که مجهز بسلاح هسته یی بوده و با داشتن ۳۲۵ میلیون تن جمعیت که در حدود هزاران کیلومتر دورتر است، برای واشنگتن ناموجه و غیر واقعبینانه بود. ایالات متحده که در امر مبارزه با شورش با مشکل مواجه شده بود، می توانست عملکردهایش را خیلی زودتر از آنچه که بر جنگ و درگیری مسلحانه متمرکز بود، به سیاستی متمایل بر تلاش های دیپلوماتیک بمنظور دستیابی بیک توا فق سیاسی بین شهروندان افغان تغییر دهد، آنچه امروز در کشور ما در شرف تکوین می باشد که نه تنها "طالب" ها را در قدرت سهمیم نمود، بلکه تمامی دار و ندار کشور، دودسته بآنها تقدیم گردید.

تغییر سیاسی که اکنون همه ی ما نتایج آنرا بچشم سرمشاهده می نماییم، از اواخر سال ۱۳۹۶ خورشیدی، بمثابه تغییر پنداشته شد که پاکستان از آن، چنانچه انتظار برده می شد، استقبال و حمایت نمود. متأسفانه در آن مرحله، "طالب" ها چون در میدان نبرد دست بالا داشته و اهرم فشار ایالات متحده نیز با آشکار نمودن این مسأله که نظامیان امریکایی دیریا زود، صرفنظر از دستیابی به توافق سیاسی، از افغانستان بکشورشان باز خواهند گشت، کاهش قابل ملاحظه ای حاصل نمود.

اما تلاش بمنظور ترغیب و تشویق طرف های افغان برای مذاکره بمنظور پایان جنگ با شکست مواجه گردیده و عقب نشینی نظامیان امریکایی بر بنیاد توافق دوجانبه بین واشنگتن و "طالب"ها، که در امتداد سال ۱۳۹۶ خورشیدی امضا شد، آغاز گردید.

دومین شرط کلیدی که در برابر تلاش های اداره واشنگتن قرار داشت، ضعف دولت افغانستان بود که واشنگتن در پایه گذاری آن کمک نموده و آنرا بمثابة شریک خویش می پنداشت. در وضعیت و حال احوال اینچینی، تفرقه و فساد گسترده ای سر تاپای دولت افغانستان را فرآ گرفته بود. عدم تشخیص موجودیت مشکلات و معضلات، بمثابة خطای ستراتیژیک محسوب نگردیده، بلکه در خوشبینی بیش از حد درباره بهبود بخشی وضعیت متمرکز گردید تا شورش با ضعف مواجه گردیده و تمایل سیاسی ایالات متحده در حمایت از کابل هماهنگ گردد. تفرقه سیاسی یاد شده، بوضاحت بازتاب دهنده رقابت بمنظور دستیابی بقدرت، ناشی از پویایی های کشور ما بود که ایالات متحده به منظور تغییر آن اصلن آمادگی نداشت. اما این هرگز سابقه نداشته است که بازیگرو یا بازیگران خارجی بتوانند از طریق بق سیاست خارجی و ارائه کمک ها، بتوانند پایه ها و اساسات حمایتی یک جامعه را از نو بسازند.

سومین شرط، در مجموع، در خارج از محدوده نظارت ایالات متحده بود و آن اینکه در امتداد سال ۱۳۷۹ خورشیدی، میهن عزیز ما بمثابة یکی از فقیرترین کشورهای جهان و همچنان کشوری که محصور بخشی و از نظر تاریخی، وابسته به کمک ها و منابع خارجی محسوب می گردید.

ابن مسأله کاملن منطقی بنظرمی رسد که انتظار داشته باشیم تا در امتداد زمانی توسعه و انکشاف، یک اقتصاد خود کفا که بتواند در تأمین امنیت غذایی و ارائه خدمات عمومی بشهر وندان یا بگونه گلی و یا حداقل در زمینه موفق باشد، یک نسل بکار دارد. با اینحال، تصمیم گیرنده ها، اغلب چنین می پنداشتند که ایجاد تحولات را می توان از طریق استفاده از بودجه و اعمال فشار های دیپلوماتیک بمنظور تطبیق فوریت های سیاست های ایالات متحده تسریع نمود. با نگاه اجمالی به نخستین تصمیم های ستراتیژیک مربوط به تغییر رژیم که دربالا از آن تذکر بعمل آمد، چنین بنظر می رسد که سیاستگذاران در مورد آنچه ایالات متحده می توانست در کشور عزیز ما بدست آورد، بگونه بسیار ساده لو حانه بود. شاید بتوان عدم درک اداره واشنگتن از وضعیت منحصر بفرد افغانستان را با توجه به میزان حضور ایالات متحده در سرزمین کشور ما و کمبود تخصیص منابع بکشور عزیز ما توجیه نمود. آنچه مشکل ساز بود، ناتوانی در درک و شناخت شرایط و وضعیت موجود بود. همچنان، فقدان مبنای محکم و استوار بمنظور مؤثریت ستراتیژی ایالات متحده در کشور عزیز ما، از جمله دلایل دیگری در این مورد محسوب می گردد.

با تداوم مداخله ایالات متحده در کشور ما، بسیاری از حقایق بگونه ای آشکار گردید. در واقعیت امر، بذره های شکست برای سال های متمادی موجود بود و طبعن هیچیک از عواملی که در نهایت امر منجر بفرورپاشی حاکمیت سیاسی و از هم پاشیدگی سیاست های ایالات متحده در کشور ما گردید، ناشناخته نبودند. حتا اگر زمان دقیق فرورپاشی دولت افغانستان قابل پیشبینی نبود، حداقل بمثابة یک سناریوی محتمل بگونه گسترده ای باید پیشبینی می گردید. بیثباتی نهاد های دولتی، وابستگی همه جانبه دولت بکمک های خارجی، اثرات اقتصاد جنگی، نقاط ضعف در مجموع نیروهای امنیتی و دفاعی کشور، همگی به تشنج اوضاع در کشور انجامید.

در نهایت امر و بمثابة نتیجه گیری بایست متذکر گردید که عملیات مسلحانه ۲۰ ساله ایالات متحده و هم پیمانانش در کشور عزیز ما افغانستان با بازگشت "طالب"ها بقدرت پایان پذیرفت. اهداف و برنامه های "ریشه کنی تروریسم" و ایجاد و پایه گذاری دولت دموکراتیک از قوه بفعل مبدل نگردید. در نتیجه درگیری های یاد شده، بیش از ۲۴۰۰ تن از نظامیان امریکایی و بیش از یکصد هزار تن از شهروندان کشور ما بخاک و خون غلطیده و بمبلغ یک تریلیون دالر برای واشنگتن هزینه داشت. پیامدهای کلیدی حضور ۲۰ ساله ایالات متحده در کشور ما از جمله در برگیرنده موارد زیر می باشد:

- چگونگی ژئوپولیتیک پس از خروج پرهرج و مرج و آشفتنه نظامیان امریکایی از کشور ما؛
- تلفات گسترده انسانی؛
- هزینه های هنگفت اقتصادی؛
- حقوق بشر؛
- و چگونگی امنیت.

یکشنبه ۱۴ ماه سرطان سال ۱۴۰۵ خورشیدی، برابر با ۵ ماه جولای سال ۲۰۲۶ ترسای